ارزش های اجتماعی شعر

پدیدآورده (ها) : نوری علاء،اسماعیل
میان رشته ای :: آرش :: اردیبهشت و خرداد 1347 - شماره 17
از 83 تا 99
آدرس ثابت : http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/464672

دانلود شده توسط : عبدالاحمد نوری
تاریخ دانلود : 08/08/1393

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائهٔ مجلات عرضه شده در پایگاه،مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه قوانین و مقررات استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.

پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

اسماعیل نوری علاء

ارزش‌های اجتماعی شعر

شاید بهتر این‌بود که برای مقاله‌ی خود عنوان «وظیفه‌ی اجتماعی شعر» یا «چگونه شعر باجتماع خدمت میکند؟» یا نظایراین‌هارا انتخاب مـی‌کردیم ، لکن آشکارا میبینیم که این‌گونه عناوین بخاطر کثرت استعمال و به‌علت پرت‌گوئی آنان‌که در این‌باره قلم‌زده‌اند، بشدت زننده‌وفراردهنده شده‌اند وخواننده‌ی‌مادر مقابل چنین عناوینی تصور خواهدکرد که خواسته‌ایم بهره‌ای‌ازجنجال شایع‌فعلی درباره‌ی«وظیفه‌ی‌اجتماعی شعر» برده باشیم . حال آنکه چنین نیست . ما بخوبی می‌دانیم مقاله‌های روشنگری نیز در این مورد بزبان فارسی سپرده شده است . لکن می‌بینیم که باین مقالات توجه کافی نشده است و بی‌خبران‌می‌خواهندبرکاغذ عکس«مار» کشندو آن‌را بجای «لغت» مار بخواننده‌ی از همه جا بی‌خبر تحویل دهند .(هرچندکه اگرچنان‌خوانندگانی‌وجودداشته باشندکه‌هنوزگول مارکشیدن را بخورند ، جائی برای کوشش راستین‌بمنظور روشن‌شدن‌این مسئله‌وجودنخواهد داشت .)

باری ، دراین مقاله می‌خواهیم «ارزشهای اجتماعی شعر»را جستجوکنیم و آنهارا بشناسیم ، میخواهیم بدانیم که «شعر اجتماعی» چگونه پـدیده‌ایست و چگونه میتواند خدمتگزار اجتماع باشد . باین منظور راهی راانتخاب کرده‌ایم که از شناخت ذات ، طبیعت ، امکانات و محدودیت‌های شعر آغاز شده‌و به‌وظیفه‌ی آن خاتمه می‌پذیرد .

در این مورد باید ازیك خطای مهم برحذر بود . باید کوشید تـا چنین خصوصیاتی را درقلمرو «شعر» بررسی‌کرد و آنرا بمیدان «هنر» نکشید. بخصوص لازم است‌که در ادای مقصود ازآوردن مثالهائی از دیگر هنرها خودداری‌کرد، چراکه اینگونه مثال‌ها درعین داشتن ظاهری اغواکننده دارای بنیادی سست‌اند و بدون توجه به ویژگی‌های هر هنری‌بیان می‌شوند . استفاده از مثالهائی در مورد هنرهای دیگر بحث را تبدیـل بنوعی سفسطه میکند و نتیجه‌ی واقعی و راستین را مخدوش میسازد . دراین مورد سارتر کلامی قاطع دارد ،

www.noormags.ir

«آن کس که بخواهد فلان اصل ادبی را باستناد آنکه مثلا برموسیقی منطبق نیست ، بی‌پایه و بنیاد جلوه دهد ، نخست باید ثابت کند که هنرها باهم مطابق و موازنند... و اما چنین مطابقه و موازنه‌ای درکار نیست . نه همان صورت ظاهر متفاوت است ، بلکه مضمون و محتوی نیز تفاوت می کند» (۱)

سارتر بخوبی روشن کرده است که هنرها هریك ابزاری خاص و روشی ویژه و نتیجه‌ای مخصوص بخود دارند وامکانات بیانی آنها با یکدیگر متفاوت است.

اما برای ورود ببحث اصلی چنین آسان نمیتوان ازسخن **سارتر** ـ که نقل کردیم ـ رد شد . **سارتر** درهمین کلام ازسه عنصر بنام‌های (الف) صورت ، (ب) مضمون و (ج) محتوی ؛ سخن گفته است . برای ورود بدنیای شعر لازم است این عناصر ایجاد کننده و بنیادی را کاملا باز شناخت .

هنرمند، آگاهانه و یا ناخود آگاهانه ، «مضمونی» (۲) را برای شعرش انتخاب میکند . دراین‌مورد **ا.س. برادلی** مینویسد :

«مضمون ... چیزی واقعی یا خیالی‌ست، که درذهن مردم کاملا تحصیل کرده وجود دارد . مضمون **بهشت گمشده** (۳) تبعید انسان بزمین است ـ آنچنان که در تخیل عمومی مردم **انجیل** خوان وجوددارد ... اگر نام شعر نتواند چیزی را برای ما روشن کند ، آنگاه مضمون چیزی خواهدبود که ما با جستجوی آن نام درکتاب لغت بدست‌می‌آوریم ویامضمون معنای گفته‌ی مختصر وموجز کسی‌می‌باشد که شعر را خوانده است. » (۴)

فی‌المثل شاعری مضمون شعر خودرا «جنگ ویتنام» انتخاب میکند، اما شعر او این مضمون را می‌پروراند و به شکل یك داستان ، یك تصویر، یك روایت وغیره عرضه میدارد . پرورش مضمون حاصلی بنام «محتوی» دارد و در ایجاد آن روش‌هائی بکارگرفته شده و فنونی بکار رفته‌است، و بالاخره «محتوی» جائی زمانی ومکانی را اشغال کرده است . مجموعه‌ی این دسته ازروش‌ها ، فنون و جایگاه‌های زمانی و مکانی را «صورت» (۵) میخوانیم . صورت لباسی‌ست «تعبیه شده» برای اندام محتوی .

اندام هرمحتوی «تعبیه»ی لباس خاصی را موجب می‌شود ، اندازه‌های این اندام اندازه‌های لباس را تعیین می کند و نظایر آن . پس «صورت» تابعی از «محتوی» است و باعتبار آن بوجود میآید . شاید بهتر باشد رابطه‌ی این دوزا نزدیکتر ازآن که گفته‌شد دانست. ممکن‌است تشبیه «صورت» بپوست بدن بمقصود ما نزدیکتر باشد ؛ «پوست» حجمی است که اندام را درخود دارد و بدون آن ، اندام از هم می‌پاشد و ویران می‌شود ؛ درعین‌حال پوست علت وجودی وشکل‌خاص خودرا باعتبار وجود اندام بدست‌آورده است .

پس ازاین اشاره به عناصر بنیادی شعر ، باید به تعیین وظیفه و ارزش هر یك ازآن‌ها بپردازیم . دراین مورد **برادلی** گفته‌ی پرارزشی دارد :

«... مضمون ... در داخل شعر نیست ، بلکه در بیرون ازآن قرار دارد. محتوی‌شعر **به‌یك‌چکاوك** (۶) افکاری‌نیست که با ذکر کلمه‌ی‌چکاوك برای‌مردم‌متوسط متبادر بذهن‌میشود. این‌محتوی به «**شلی**» تعلق‌دارد. بنابراین‌مضمون مسئله‌ای نیست

www.noormags.ir

که بشعر ارتباط داشته باشد و متضاد مضمون هم صورت شعر نیست، بلکه کلیت خود شعر است.

مضمون یك چیز است و شعر، یعنی محتوی و صورت چیزی دیگر، با قبول این نظر روشن است که ارزش شعری نمی‌تواند در مضمون جای داشته باشد، بلکه این ارزش کلا در متضاد آن، یعنی در شعر قرار دارد. وقتی که درباره یك مضمون معین می‌توان اشعار متعددی با ارزش‌های مختلف ساخت. چگونه مضمون می‌تواند ارزش شعر را معین کند؟» (۷)

مضمون شعر چیزی جدا از محتوی و صورت آن است و ربطی بکار خلاقه‌ی شاعر ندارد. اگر تعبیر شاعرانه‌ی **مك لیش** را که «یك شعر باید محسوس و گنگ باشد، بمانند میوه‌ای گرد» (۸) بپذیریم و یا اگر نظر **تروتسکی** را که «رابطه‌ی صورت و محتوی همچون رابطه‌ی پوست و میوه است» (۹) بپذیریم، باید قبول کنیم که مضمون، «هسته»ی بوجود آورنده‌ی آنهاست، جدا از پوست و درون بر، حال آنکه آن دو دیگر سخت بهم مربوطند..

«وظیفه»ی شعر با توجه به این عناصر بنیادی و نقش آنها و نیز امکانات و محدودیت‌هایشان تعیین میشود. اما در این تعیین وظیفه نیز صاحب نظران براه‌های گوناگون می‌روند و نظراتی جدا از هم عرضه میدارند. لیکن ما با پذیرفتن آنچه که آمد، ناگزیریم برای ارزیابی «ارزش‌های هنری» شعر از قضاوت درباره‌ی «مضمون» خودداری کنیم.

بسیار لازم است که پیش از آغاز جستجو برای یافتن وظیفه‌ی شعر نحوه‌ی ارزیابی شعر را بررسی کنیم. باید ببینیم که چرا در نقد شعر روش های مختلفی وجود دارد و وجوه تفارق این انواع چیست که گاه دو منتقد درباره یك اثر هنری واحد، دو نظر کاملا جدا از یکدیگر عرضه می‌دارند.

عده‌ای از منتقدین با توجه به مطالبی که ذکر شد ارزش‌های شعر را در محدوده‌ی «محتوی و صورت» می‌جویند. شاید لازم باشد بر پیوستگی این دو بیش از این اصرار ورزید. **برادلی** می‌نویسد:

«وقتی شعری را می‌خوانید ــ بدون آنکه آنرا تجزیه و تحلیل کنید، یا دقیقاً به نقد بکشید، بلکه صرفاً با اجازه دادن به جاری شدن آن و تأثیر کامل گذاردن از طریق بکار گرفتن تخیل باز سازتان ــ آیا از معنی و محتوی بصورتی مستقل، و از شکل اصوات بصورتی مجزا لذت می‌برید؟ محققاً چنین نیست. هیچ کدام این دو را جداگانه درك نمی‌کنید. وقتی کسی را می‌بینید که لبخند می‌زند هرگز خطوط صورت او را که مبین احساسی هستند از آن احساس که این خطوط بیانش می‌کنند جدا نمی‌کنید.» (۱۰)

اینگونه منتقدین اجزاء بوجود آورنده‌ی شعر را یکجا مورد نظر قرار می‌دهند. تناسب و ارتباط آنها را باهم می‌سنجند و بخصوص به تازگی آنها توجه می‌کنند، چرا که اصالت را مهمترین ضامن سلامت شعر می‌دانند.

آنها جویای تطابقی منطقی و قانع کننده مابین این دو عنصرانـد. می‌خواهند که این دو بمدد هم وجود داشته باشند تا شعر بصورت چیزی زنـده و

www.noormags.ir

«ارگانیك» (آلی) همچون بدن انسان ویامیوه‌ی درخت‌درآید. آنهارازحیات و بقارادرهمین هماهنگی وتناسب ارگانیك می‌دانند.

حاصل‌قضاوت اینگونه‌منتقدین‌اظهارنظری‌ست دایربر«ارگانیك» بودن‌شعر ویا عکس‌آن. دراینجامنتقد با ارزش‌های نسبتاً ثابت‌ومطلق سروکاردارد وناگزیر است صفاتی را برای توصیف آن‌ها بکار برد که بهمان نسبت ثابت و مطلقند. شعر از نظر آنان یا «ارگانیك» است‌یا «غیرارگانیك» وبعبارت‌دیگریا «زنده» است ویا «مرده».

امادسته‌ای‌دیگرازمنتقدین چنین قضاوتی‌راکافی‌نمیدانند وارزش‌های‌هنری را به این قلمرومحدود نمیسازند. آنها معیاری «اجتماعی» را در قضاوت‌خویش بکار می‌گیرند و به شعرازاین نقطه نظربیشتر ارج‌می‌نهند:

«مطالعه‌ی‌اشعاربخودی خود، نمیتواند وافی مقصود باشد. بررسی مستقل و انتزاعی اشعار روشنگر و نتیجه بخش نیست. بررسی شعر نیازمند میزان یا ملاکی‌ست و این میزان و ملاك همانا واقعیت اجتماعی‌است. بایدشعرها را در زمینه واقعیت اجتماعی شاعرمطالعه‌کرد.» (۱۱)

این چنین قضاوتی که ملاك اجتماعی‌راوسیله‌ی ارزیابی‌شعرمی‌داند مسایل جدیدی‌رابرای‌ماپیش‌می‌آورد.

نخست‌آنکه منتقد پیش ازپرداختن به‌رابطه‌ی ارگانیك‌صورت‌ومحتوی، به گرایش‌های‌اجتماعی محتوی چشم دارد وازاین طریق‌بیشتربه ارزیابی مضمون شعر می‌پردازد. آنچه بیش‌از همه مورد قضاوت اوقرار می‌گیرد مضمون‌انتخابی شاعر خواهد بود و او این مضمون را با ملاك ارزش‌هاو پذیرش‌ها و گرایش‌های اجتماعی‌خویش ارزیابی می‌کند. ازهمین‌جا درمی‌یابیم که چنین منتقدی‌هیچ‌گونه وجه اشتراکی با منتقد نخست ما ندارد و حتی اگرقضاوت‌های این‌دو درست با یکدیگر متفاوت باشد، بازاین قضاوت‌ها روبروی‌هم قرارنداشته و جدا از هم و بموازات یکدیگر حرکت می‌کنند، چرا که مورد قضاوت دو امر جدا از یکدیگر است.

مسئله‌ی دیگر آنست‌که «واقعیت اجتماعی» ــ که ملاك قضاوت چنین منتقدی‌ست ــ اصطلاحی مبهم ودرخوربحث است. اصولا به‌آسانی می‌توان‌دریافت که «واقعیت» برای هرکس شکلی خاص دارد و وابسته‌ی‌گرایش‌های‌ذهنی و پایگاه فکری، اجتماعی، اخلاقی و سیاسی اوست. بهمین لحاظ چنین قضاوتی بلافاصله «نسبی‌واعتباری»میشود، و یك شعرکه مورد توجه منتقدی قرارگرفته است، ازطرف منتقدی‌دیگر مطرود ومنحرف شناخته میشود، چراکه شعرمزبوربه «واقعیت اجتماعی» مورد پذیرش اولی نزدیك است و از «واقعیت اجتماعی» دیگری دور.

بهرحال چنین منتقدی‌نیز میل دارد که شعرمورد قضاوت خودرا با صفتی مشخص سازد ولاجرم صفتی که او انتخاب می‌کند باید دارای ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی بوده و در نتیجه نسبی و اعتباری باشد. شاید بهترین صفاتی که

www.noormags.ir

بتوانـد قضاوت اینگونه منتقدین را عرضه بدارند صفات « شریف » و « غیر شریف» باشند که در مرحله‌ی اول گویای طرز قضاوت منتقداند و در مرحله‌ی دوم هردو اعتباری ونسبی هستند . یك اثر هنری از دیدگاه منتقدی « شریف » است و همان اثر از دیدگاه منتقدی دیگر - باسوابق ذهنی وپذیرش‌های عاطفی دیگر- «غیرشریف»می‌باشد.(۱۲)

دسته‌ی دیگری از منتقدین نیزوجود دارندکه هرچندپیوستگی صورت و محتوی‌را می‌پذیرند اماهنگام قضاوت این‌دوراازهم‌جدامی‌کنند. **آناتولولی.** و **لوناچارسکی** منتقد هنری روس می‌نویسد :

« ادبیات یا هنرکلام که نزدیکترین هنربه اندیشه است ، از هنرهای دیگر بدلیل اهمیت محتوی در برابرصورت متمایز میشود . بخصوص بدیهی‌ست که در ادبیات ، محتوی هنری - جریان اندیشه‌ها و عواطف بصورت تصاویرویا بشکل‌های مرتب شده با تصاویر - عنصر اساسی اثر است . محتوی درصورت معینی عرضه می‌شود . میتوان گفت که تنها یك صورت مطلوب وجود داردکه بامحتوی متناسب است . نویسنده کم و بیش ، می‌تواند شیوه‌هائی را برای بیان اندیشه‌ها و عواطف برگزیندکه واجد وضوح هرچه بیشتر ومتضمن حداکثر تأثیر برخوانندگانی باشد که اثر برای‌آنها نگاشته است . وازهمین‌رو منتقد بایددر درجه اول محتوی اثروجوهر اجتماعی آنرا هدف خود قرار دهد ، پس از تعیین ارتباط اثرگروه باطبقه‌ی اجتماعی وتأثیر آن برزندگی اجتماعی ، بـه صورت متوجه میشودوپیوند صورت را با هدفهای‌اساسی اثرمعلوم می‌کندو به‌حصول‌نتایجی چون حداکثرتأثیر وبیان هنری‌کمك میکند.» (۱۳)

بدین ترتیب چنین منتقدی ابتدا محتوی وصورت را ازهم‌جدا می‌کند و محتوی را صرفاً ازنقطه نظر جامعه‌شناسی موردبحث قرارمی‌دهد وآنگاه متوجه صورت میشود تا همبستگی آن را (آنهم) باهدف‌های محتـوی بسنجد . بعبارت دیگراین‌چنین‌منتقدی یکبار دـرلباس‌منتقد نوع‌دوم ماظاهرمیشود یکبار درلباس منتقد نوع اول. **لوناچارسکی** حتی معیارهای قضاوت را نیز در این قلمرومعلوم کرده است :

«بدیهی است که معیارهای ارزیابی محتوی هراثر ادبی معیارهای اخلاق رنجبران است که ، هرآنچه به تکامل وپیروزی رنجبران یاری‌کند سودمنداست وهرآنچه که‌مانع‌آن است زیانمند... صورت باید حتی‌المقدور بامحتوی منطبق باشد . به‌آن حداعلای قدرت بیان را بدهدومتضمن حداکثر تأثیر برخوانندگان باشد . مهمترین معیارها که **پلخانف** نیز مدافع آن بود اینست که: ادبیات‌هنر تصویر است. ووجود اندیشه‌های نا آراسته وآوازه‌گری در اثر ادبی‌زیان‌آور است.... معیاردوم مربوط است به اصالت صورت.... هرمحتوی تازه‌ای به‌صورت جدید نیازدارد .... سرانجام‌بایدسازمـان صورت رایادکرد...» (۱۴)

قضاوت این دسته ازمنتقدین نیمی اعتباری‌ونیمی‌مطلق‌است‌وبعبارت‌دیگر قسمتی‌ازآن‌باارزش‌های هنری‌شعر سروکاردارددوقسمتی‌باارزش‌های اخلاقی‌وسیاسی

www.noormags.ir

آن . این منتقدین می‌توانند برای خواننده توضیح دهند که چگونه یك اثر هنری می‌تواند «زنده» باشد، اما «شریف» نباشد و نظایر آن.

این منتقدین هم برای مشخص کردن رأی خویش باید از صفاتی استفاده کنند . صفات مورد نظر ایشان باید پوسته ای مطلق و درونـی نسبی واعتباری داشته باشد. دسته‌ای از صفات بعلت کثرت استعمال وموارد گوناگـون استفاده ، بااینکه در اصل نسبی واعتباری بوده‌اند اکنون صفاتـی مطلق وحتی «مکانیکی» بشمار می‌آیند . از این جمله‌اند صفات «بد» یا «خوب» . در قلمرو این دسته ازمنتقدین شعرخوب خودبخود «زنده‌وشریف است» وشعربد «مرده وغیرشریف»، واثرمتوسط «شریف اما ناقص» می‌باشد .

بدین‌ترتیب دریافتیم که می‌توان در کنار ارزیابی جنبه‌های هنری شعر ، آنرا از نقطه نظراجتماعی نیزمورد توجه قرار داد. اما لازم است که بیادداشته باشیم در چنین حالتی ما مضمون شعررا نیزمورد قضاوت قرار داده‌ایم . **برادلی** می‌نویسد :

«تجربه‌ی (شاعرانه) هدف خودرا در درون خود دارد (شعر برای شعر) ودارای ... ارزش ذاتی است ... ارزش شعری این تجربه نیز تنها همین ارزش ذاتی می‌باشد ، شعر ممکن است دارای ارزشهائی خارجی نیزباشد ووسیله‌ای در خدمت به‌فرهنگ ومذهب محسوب گردد، چرا که می‌تواند حامل دستورات باشد، یا از دردها بکاهد ویاکار خوبی‌را انجام دهد . چه بهتر ، بگذارید از این نقطه نظرها نیزمورد ارزیابی قرارگیرد ، لکن این ارزش خارجی نمی‌تواند ارزش‌های شاعرانه‌ی آنرا تعیین کند .» (۱۵)

اما چنانکه می‌بینیم منتقدانی که برجنبه‌ی اجتماعی شعر تأکید می‌کنند حتی ارزش هنری شعررا نیز دراین قلمرو می‌سنجند . بارها باینگونه استدلال‌ها برخورده‌ایم :

« مگر نه آنکه شاعرانسان بسیار حساسی‌ست ؛ مگرنه اینکه اودرمیان انسانهای بسیار حساس دیگر از این موهبت برخوردار است که می‌تواند احساس خویش را بیان کند ؛ پس چرا بسیاری از شاعران بسیار حساس ما در مقابـل واقعیت زندگی اجتماعی امروز چشمی خطاپوش ، وجدانی فراموش‌کار وذهنی‌غیر منفعل دارند ؛ چگونه این واقعیت بمدد قدرت خلاقه‌ی ایشان متبلور نمی‌گردد وبه نمایش در نمی‌آید ؛ پس صحیح است که بگوئیم اگـردرکار شاعری به این حساسیت منفعل از واقعیت اجتماعی روز برنخوردیم ، می‌توانیم صاحب اثر را فاقد حساسیت لازم‌دانسته ودر غایت امر اورا شاعرنشماریم .»

چنین استدلال ظاهراً دلفریبی دارای دوعیب وحشتناك است . اول‌اینکه باز «واقعیت اجتماعی» درآن قابل بحث‌است . باید پرسید منظور شما آیادرست همان واقعیت اجتماعی نیست که خود دربرابرآن ایستاده‌اید وازشاعرمی‌خواهید درست چون شما در برابرآن بایستد واز آن منفعل شود ؛ آیا تصور نمـی‌کند چنین معیاری آنقدر می‌تواند نسبی و وابسته به زمان باشدکـه با وزش تندباد

www.noormags.ir

حادثه ای بکلی درهم ریزد واز بین برود ؛ عیب وحشتناك دوم این استدلال جوازیست که برای بی‌هنران صادر می‌کند . این دسته از منتقدان به هرتازه‌کار وهرهوچی وگزافه‌گوی بی‌هنری که پا بمیدان نهد واز مسایل مورد علاقه آنان سخن گوید خلعت شاعری‌خواهندبخشید و به شاعرراستینی که در خلاف جهت‌ایشان گام برمی‌دارد بی‌اعتناء باقی خواهند ماند .

البته درست است که‌باید هرکس‌خواننده‌ی شعررا ازکجروی‌های اخلاقی، مذهبی وسیاسی (بسلیقه خود) وغیره‌ی«شاعر»باخبرسازد تالااقل همراهان او بدانندکه عنایت‌به‌ارزش‌های هنری شعرتلویحاً بمعنی ارج‌گذاری به‌پایگاه‌فکری واجتماعی شاعران نیست . درست بهمان ترتیب‌که دیگران باید بدانندمخالفت باعقاید یك شاعر ویابی‌خبری اودلیل نفی ارزش های شعری‌آثارش نخواهدبود.

با این حساب ما تلویحاً پذیرفته ایم که خود نیز ناگزیر در صورتی که بخواهیم‌ارزش‌های«اجتماعی»شعررا قضاوت‌کنیم دارای جبهه وجهتی خواهیم بود، لکن توجه‌کنیدکه فعلا بحث درسر بود ونبود انفعال از واقعیت اجتماعی روزدر شعراست ، حال‌آن‌که عده از منتقدین ازاین هم پارافراترنهاده ومی‌گویند :

«دیگر اینجا موضوع رسالت‌های ذهنی و خیالی ازمیان برداشته شده ، بلکه مسئله انسانیت‌مطرح‌است . آن‌که میداند بیماراست باید به‌کسی‌که‌نمیداند بگویدکه بیمار است ومسئوولیت‌بزرگ‌از همین‌جا ناشی میشود... شاعرروزگار من و شما ... نباید از تکفیر بهراسد و نباید باتحمیق بسازد . اگر درگوشه‌ای از جهان باوگفتند ننویس ، نوشته‌هارا بگوید ، اگرگفتند نگو ، نگفته‌ها را به اشاره بدل‌کند ...کسی‌که به‌موقعیت اجتماعی و تاریخی خود در عصر حاضر وقوف داشته باشد وبکوشد رابطه خود بااجتماع و رابطه‌ی اجتماع بااجتماعات دیگر را عمیقاً هم بفهمد و هم‌حس‌کند و درعین حال تمام تجربیاتش او رابرای درك معنای‌تعهد و مسئوولیت‌آماده ساخته‌باشد ، خود بخود جانب پیامی انسانی را خواهدگرفت .» (۱۶)

بدین ترتیب این منتقدان تنها بحضور انفعال از واقعیت اجتماعی در شعر قانع نیستند ، بلکه در حضورآن نوعی تأثیر و تحریك و بیدارکنندگی می‌جویند. سخن ازخبرکردن دیگران ازبیماریست، سخن‌ازداشتن پیامی انسانی است‌که برمی‌انگیزد ، بیدار می‌کند وبحرکت وامی‌دارد .

براستی نیز اگر این انفعال‌از چنین خاصیتی برخوردار نباشد فایده‌آن چیست ؛ وسواس‌بیش‌ازحد ونگرانی‌شدید این دسته از منتقدان در صورتی منطقی و معقول خواهد بودکه بتوانیم ثابت‌کنیم‌شعر شریف یا خوب دارای‌قدرت بیدارکنندگی‌ست و می‌توان ازآن برای تأثیرگذاردن وتحریك دیگران‌استفاده‌کرد. اگر براستی شعر از چنین نفوذ و قدرت تحرکی برخوردار باشد ، شك نیست که چه شاعر بخواهد و چه نخواهددرقبال‌موقعیت‌تاریخی خویش «مسئوول» است و باید این وظیفه را بخوبی انجام دهد . بعبارت دیگر این رسالت درصورتی «اهمیت» داردکه بتواند « موثر» باشد و نه‌تنها شاعر را درقبال هیأت اجتماع

www.noormags.ir

تبرئه کند ، بلکه قادرباشدکه به شعر قاطعیت و برندگی عملی داده وآن را در زمینه‌ی آگاه کردن وهشدار دادن کمك نماید .

پس تنها با جستجوی حدود امکان تأثیر و نفوذ شعر است که می‌توان به واقعیت وجود این « رسالت اجتماعی » پی‌بردویا تشخیص‌دادکه شعر دارای این قدرت نیست .

برای آنکه یك شعر شریف وخوب بتواند مؤثر و محرك‌باشد ، لازم است که بتواند منظور اصلی خویش را بسادگی منتقل کند و بعبارت دیگـر نـوعی وسیله‌ی ارتباطی توده‌گیرباشد ، چراکه درغیر این‌صورت پیام شاعر مکتوم و سر بمهر باقی خواهد ماند و در عین حال از تحریك عده‌ای کثیر عاجزخواهد بود.

اما می‌دانیم‌که‌کار هنر بطور اعم بیان صریح یك مطلب نیست . حتی **لوناچارسکی** ی‌استالینیست هم می‌داندکه :

«البته آثار ادبی ـ سیاسی باصورت زیبا ومتناسب، نوع عالی‌آوازه‌گـری (تبلیغ) و ادبیات درمفهوم وسیع کلمه هستند ؛ اما برعکس ،آثار ادبی‌آکنده از مفاهیم سیاسی‌صرفنظر از اهمیتی‌که مضمون‌آن می‌تواند دارا باشد ، درخواننده اثر نمی‌گذارد .. نویسنده بوسیله تصاویر درخشنده وپیوسته چون رود جاری اثر خود را غنا(می) بخشد .» (۱۷)

و ما که در موقعیتی‌قرارنداریم‌که حتی شعر را وسیله تبلیغاتی‌کنیم وبه‌بند برنامه‌ریزی کشیم خوب می‌دانیم که شعر اصولا بیانی اشاره‌ای وتلویحی دارد و شاعر به جزئی از واقعیت‌که بعنوان مضمون انتخاب کـرده است بصـورت یك عنصر تجریدی می‌نگرد . اوازبیرون مضمون درآن رسوخ کرده وآن‌را می‌کاود. او مضمون خویش را از وجوه و جهات‌گوناگون بررسی می‌کند و از چند نقطه نظر به‌آن نزدیك می‌شود و تقرب می‌جوید . آن‌را در همه‌ی وجوهش بازدیـد می‌کند و حاصل این جستجو را درکار خویش عرضه می‌دارد . عرضه‌ی نتیجه کار در زبان انجام می‌پذیرد ، امااین زبان دیگرماهیت و وظیفه‌ی اصلی‌خویش را از دست‌داده است. **والری** می‌نویسد:

«... ارزش شعر درغیر قابل حل‌بودن‌صدا و احساس نهفته است . بین‌صدا و معنای‌کلمه دیگر رابطه‌ای وجود ندارد . یك‌حیوان معین(اسب) در انگلیسی Horse ، در فرانسه Cheval ، در یـونانی Hippos و در لاتین Equus خوانده می‌شود ، امابکارگرفتن استادانه هیچکدام از این‌کلمات نمی‌تواند برای من تصور آن‌حیوان (اسب) رازنده‌کند» . (۱۸)

و بالاخره **ژان‌پل‌سارتر** که خـود پرچمدار فـکر « ادبیات مسئوول » است می‌نویسد :

«نویسنده برخلاف هنرمند با معانی و مفاهیم سروکار دارد . ــ در اینجا نیز باید قایل به‌تمایز شد ؛ قلمرو نشانه‌ها وکلمه‌ها نثر است‌نه‌شعر. حکم شعر حکم نقاشی و پیکرتراشی و آهنگسازی است . » (۱۹)

شاعری که کارش از نظر قدرت بیان به‌نقاش و پیکرتـراش و آهنگساز شباهت دارد چگونه می‌تواند«بکسی‌که نمی‌داند بگویدکه بیمار است» ؛ ما این

www.noormags.ir

روزها اشعار بسیاری را بعنوان «شعراجتماعی» دیده‌ایم . حتی‌شعریکی‌ازشاعران ما در کتابی بنام«اشعار درباره ویتنام» بعنوان یك شعرضدجنگ درفرانسه‌بچاپ رسیده است (۲۰) . اما باید دید که واقعاً حیطه‌ی نفوذ وقدرت تحریك این‌اشعار تاچه حداست.همان منتقدکه دم‌از مسئولیت خطیرشاعر می‌زندنه‌ونه‌هم داده است،

«گروهی برگ چرکین تار چرکین پودابنك در شهرهای جهان در پشت شیشه‌ها کنسرو چیده‌اند وگل کاغذی و از آب‌های‌کاشی دکان‌ها ، تصویر ماهیان قزل‌آلا را پاك کرده‌اند .» (۲۱)

چگونه می‌تواند این سخن‌گنگ بمردم ما خبر از بیماری بدهد و پیام انسانیش را بگوش رنجبران برساند؟ **سارتر** می‌نویسد :

«شاید عواطف و حتی شهوات ونیز خشم اجتماعی و نفرت سیاسی موجب پیدایش فلان قطعه‌شعر بوده‌اند ، اما این عواطف و احساسات دراینجا بهمانگونه بیان نمی‌شوندکه مثلا درفلان هجویه‌ی سیاسی یا در اعتراف بگناهان‌نزدکشیش. نثرنویس همچنانکه‌احساسات خودرا بقلم می‌آوردآنهارا می‌شکافد وروشن‌میکند. اما شاعراگرهم احساساتش را در قالب اشعارش بیاورد، دیگرآنهابازنمی‌شناسد، کلمات باحساسات او می‌آمیزند و درآن می‌خلند و آنها را دگرگونه می‌سازند ولی برآنها دلالت نمی‌کنند. . در جائی‌که شاعر خواننده را از چهارچوب جبر زندگی بشری درمی‌آورد و اورا وامی‌داردکه با نگاهی خدائی بزبان از پشت بنگرد ، چگونه می‌توان امید داشت که‌خشم‌یا شوق سیاسی اورابرانگیزد؟»(۲۲)

بهمین دلیل است که اشعار اجتماعی شاعران ما با تعبیراتی نظیر «آبهای کاشی» نمی‌توانند وسیله‌ی ارتباطی توده‌گیر بوده و از ایـن رهگذر خدمتی را انجام دهند .

البته فراموش نکنیم که‌اگرچه شعر وسیله‌ی بیدارکننده نیست ، می‌تواند وسیله بیدار نگهدارنده‌ای باشد. و مادرجائی دیگر و زمانی پیشتر باین نکته اشاره کرده‌ایم (۲۳) . می‌دانیم که موقعیت‌های خاص اجتماعی می‌توانند معانی پنهان‌مطالب‌را آشکارکنند و یاحتی باین مطالب معانی تازه‌ای ببخشند . همین بیت حافظ که :

اگرغم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریـزد
من و ساقی بهم سازیم و بنیادش بـرانـدازیـم

هرچندکه در یك اجتماع‌کم تحرك وخواب آلود فقط نشانه‌ی نوعی‌بینش نسبت به جهان وزندگی است ، دریك‌تحرك اجتماعی قابلیت آن‌را داردکه بـه نوعی شعار تبدیل شود وکلمات «غم» ، «عاشقان» و «ساقی»معانی‌صریح‌وملموس بیابند . لکن این موقعیت‌ها ازیکسو موقتی هستند واز سوی دیگر شعررابرای عده‌ای‌که‌درآن قرار دارند پرمعنی‌میسازند . بعبارت دیگرپیام‌شاعر درصورتی برای خواننده قابل درك است‌که او دارای آشنائی پیشین و آمادگی قبلی کافی بوده ودرهوای شاعر دم زده باشد .

پس‌اکنون براحتی‌می‌توانیم گفت که‌شعردارای‌اینگونه‌مسؤولیت‌ها، تعهدات

www.noormags.ir

ووظایف اجتماعی نیست چرا که طبیعت شعر با این وظایف قابل جمع شدن نبوده و آنهارا نفی می کند . می توانیم گفت که هرچند ممکن است شاعر از واقعیت اجتماعی وجریانات بیرون ازخویش «متأثر» شود، لکن نمی تواند در این باره در بیداری و وهوشیاری غافلان و بی خبران «مؤثر» باشد. درحقیقت شعر کسانی را بیدار می کند که خود پیش از آن باشاعر بیدار شده اند و نوعی حدیث نفس است در بین یاران .

حال این سؤال پیش می آید که آیا نمی توان هیچ وظیفه‌ی اجتماعی دیگری برای شعر یافت ؟ وپاسخ این سؤال ـ اما ـ مثبت است . ماميگوئیم شعر دارای وظیفه‌ی قطعی ، صریح وحتی بدیهی اجتماعی است . وپیش از بیان این وظیفه رفع یك سوء تفاهم سخت مفید بنظر می رسد :

خواننده‌ی ما باید توجه داشته باشد که تابحال وقتی از وظیفه‌ی اجتماعی شعرسخن می رفته منظور نظرانواع شعر«سیاسی» بوده است . درحقیقت آنچنان کلمه‌ی اجتماعی بجای سیاسی بکار رفته است که شمول وسیع آن اکنون دراذهان خوانندگان فقط بهمین کلمه محدود گشته است ، حال آنکه می دانیم یك امراجتماعی حتماً لازم نیست سیاسی باشد . فی المثل «تدریس زبان» در دانشگاه یك کار اجتماعی است حال آنکه خدمت سیاسی محسوب نمیشود .

لکن هنوز تحت تأثیر تبلیغات منحرف کننده قایل شدن به یك رسالت و وظیفه « اجتماعی » برای شعر بطوریکه امر سیاست درنظر نباشد درذهن عامه امکان پذیر نیست . ما می گوئیم که شعر خارج از کشمکش سیاسی وجدا ازهرگونه تبلیغ وکوشش درجهت بیدار کنندگی سیاسی،وظیفه‌ای اجتماعی را بعهده دارد . می بینیم که دیگر اینجا سخن از «باید بعهده داشته باشد » ویا «می تواند بعهده داشته باشد » نیست این وظیفه را شعر باقتضای طبیعت خویش صرفاً « بعهده دارد . »

از استمرارفعل « تعهد داشتن» پی به این نکته می بریم که این وظیفه‌ی شعر وظیفه‌ای طبیعی وبدیهی است ولاجرم ثابت وپایدارمی باشد ودرعین حال نمی تواند دارای ارزش‌های نسبی واعتباری بوده ودرنتیجه با «مضمون» شعرارتباطی ندارد . برای نشان دادن ارزش پایدار شعرنقل گفته‌ی **الیوت** لازم است ،

«مردم گاهی بهرنوع شعر که احتمالا هدف خاصی دارد سوءظن می برند . شعری که در آن شاعرازنظریه‌های مذهبی وسیاسی یااجتماعی حمایت می کند . و بخصوص وقتی که این نظرهای خاص رانمی پسندند بیشتراحتمال دارد بگویند که این شعر نیست ... بایدبگویم در این مسئله که شاعرشعرش را برای حمایت ازطرزفکری اجتماعی یا حمله‌ای به آن بکارمی گیرد اهمیتی نیست ... شعر واقعی نه تنها برغم تغییر عقیده‌ی عمومی ، بل برغم ازبین رفتن کامل علاقه‌ی مردم بجریاناتی که شاعر مشتاقانه باآن‌ها سر وکار داشته است باقی می‌ماند ... شعربزرگی ازگذشته احتمال دارد هنوز بسیار لذت بخش (۲۴) باشد ، اگرچه مضمون آن چیزی است که باید اکنون آن را به نثر بررسی کرد !» (۲۵)

بدین ترتیب وظیفه‌ی اجتماعی شعر نه تنها درقلمرو «مضمون» آن مطرح

www.noormags.ir

نیست ، بلکه جهت و پایگاه فکری شاعر از نقطه‌نظر سیاسی نیز حتی در این وظیفه بی‌تأثیر است . این وظیفه درست در ارزش‌های داخلی شعر ، یعنی در قلمرو صورت و محتوی مطرح است. باید دید که خصوصیت شعر در این مورد چیست . **الیوت** این نکته را بطرز بدیعی روشن میسازد :

«تفاوت شعر با هر هنر دیگر در اینست که شعر برای مردمی که همزبان و هم‌نژاد هستند ارزشی دارد که برای دیگری نمی‌تواند داشته باشد . درست است که حتی موسیقی و نقاشی هم خصوصیات محلی و نژادی دارند ، لکن محققاً برای یك خارجی مشکلات درك این هنرها کمتر است . از طرف دیگر راست است که نوشته‌های منثور درزبان خود خصوصیاتی دارند که در ترجمه از دست می‌رود، لیکن همه حس می کنیم که درخواندن داستانهای بلند ترجمه شده خیلی کمتر از شعر ترجمه شده چیزی از کف میدهیم. و در ترجمه بعضی از انواع آثار علمی این باخت ممکن است به هیچ برسد ... هیچ هنری باندازه‌ی شعر لجوجانه ملی نیست .» (۲۶)

پس این خصوصیت منحصر بفرد شعر که زاینده و بوجود آورنده‌ی وظیفه‌ی اجتماعی آن نیز هست به‌چه مربوط میشود ؟ **الیوت** از توضیح دقیق این نکته نیز طفره نمی‌رود:

«می توانیم بگوئیم که وظیفه‌ی شاعر، فقط بطور غیر مستقیم به ملتش مربوط میشود . وظیفه‌ی مستقیم او بزبانش مربوط می‌باشد. اول حفظ آن و دوم پیشبرد و گسترش آن .» (۲۷)

پس اکنون براحتی می‌توانیم بگوئیم که «وظیفه‌ی اجتماعی شعر حفظ و پیشبرد و گسترش زبان است .» اما بلافاصله سئوال موذی پیش می‌آید ، «اگر وظیفه‌ی اجتماعی شعر به زبان مربوط است ، این وظیفه پیش از آنکه اجتماعی باشد وظیفه‌ای ادبی محسوب میشود . »

در این مورد باید به‌دو نکته توجه داشت. اول اینکه وظیفه‌ی ادبی خود وجهی از وظایف اجتماعی است و وظیفه شعر باعتبار ادبی بودن می‌تواند اجتماعی محسوب شود دوم اینکه کار شعر در این مرحله متوقف نمی‌شود و ما لحظه‌ای پیش از قول الیوت خواندیم که: « وظیفه‌ی شاعر بطور غیر مستقیم به ملتش مربوط میشود.» این وظیفه‌ی غیر مستقیم را باید مورد تحقیق قرار داد . آیا فقط بهمین دلیل که ادبیات نیز یك کوشش اجتماعی است ، شعر ، با جزئی از ادبیات بودن و معهذا بطور غیر مستقیم ، بملت‌ها خدمت می‌کند ؟

پاسخ ما بی‌درنگ منفی خواهد بود ، چراکه شعر نه از این‌جهت ، بلکه بدلیلی روشن‌تر ، خدمت‌گزار غیرمستقیم ملت‌هاست .

منتقدین پرحرارت ما درمورد شعر و آنچه که باید در آن مطرح باشد از «جهان سوم»، از «استثمار اقتصادی» و از تسلیم «اقتصادی و سیاسی» سخن میگویند، و فراموش می‌کنند که سقوط فرهنگ ملت‌هاست که برای این تسلیم فرجامی تلخ و وحشتناك می‌آورد و به‌قول **الیوت** «زبانشان روبه زوال خواهد رفت ، فرهنگشان

www.noormags.ir

زوال خواهد پذیرفت و شاید در فرهنگ قوی‌تری بکلی جذب شود.» (۲۸)

خدمت شاعران بزرگ بزبان ساختن فرهنگی تازه‌برپایه‌ی فرهنگ گذشته ملت‌هاست و این فرهنگ مستقل است که می‌تواند حصاری در مقابل تجاوز و تکیه‌گاهی برای مقاومت محسوب شود. از همین روست که خدمت ادبی شاعر رنگ اجتماعی بخود می‌گیرد و وظیفه‌ی ادبی شاعر مبدل بوظیفه‌ای اجتماعی می‌شود.

شاید لازم باشد که بحث خود را بهمین‌جا ختم کنیم، لکن برای جلوگیری از هرسوء تفاهمی تذکر چند نکته‌ی دیگر نیز ضروری بنظر میرسد.

اول اینکه وقتی سخن از ساختن فرهنگی تازه برپایه‌ی فرهنگ قدیم ملت‌ها می‌رود، بحث برسر محافظه‌کاری و مخالفت با نوآوری نیست. صحبت از اینجا نیست که بقول «کوچك آقای بیضائی» بخواهیم «بنای تازه را با مصالح کهنه بسازیم». (۲۹) بلکه غرض این است که:

«اگر ادبیات زنده‌ای نداشته باشیم، بیشتر و بیشتر با ادبیات گذشته بیگانه خواهیم شد. اگر تداوم را نگه نداریم ادبیات گذشته‌مان بیشتر و بیشتر از ما دور میشود تا اینکه چون ادبیات ملت بیگانه ای برای ما غریب گردد. از این رو که زبان پیوسته در تغییراست. زیرفشار تغییرات گوناگون مادرمحیطمان طرززندگی تغییرمی‌کند واگر آن چند مردی راکه حساسیت استثنائی باقدرت استثنائی روی لغات را یکجا در خوددارند نداشته باشیم، توانائی خودمان نه‌تنها در بیان، بل‌در احساس‌هرچیز، مگرخشن‌ترین عواطف به پستی خواهد گرائید.» (۳۰)

دوم آنکه وقتی سخن از «بیان احساس» می‌رود، ممکن‌است پاسخگویان ما ازهمین مقاله **الیوت** تکه‌ی زیررا درآورند وآن‌را برای تأییدسخنان خویش درپیش روی ما بگذارند:

«(شاعر) با بیان آنچه که مردم دیگر حس می‌کنند، احساس را نیز، بوسیله آگاهانه تر کردن آن، تغییر میدهد، مردم را از آنچه پیش از این حس کرده‌اند آگاه‌تر می‌کند و بنابراین به آنان چیزی درباره خودشان می‌آموزد ... او همچنین شخصاً با مردمان دیگر و با شاعران دیگر تفاوت‌دارد و می‌تواند خوانندگانش راوا داردکه‌در احساسات جدیدی که‌قبلا تجربه‌نکرده‌اند آگاهانه‌سهیم شوند.» (۳۱)

می‌بینیم که **الیوت** صریحاً از «آگاه‌کردن مردم» و «آموختن‌چیزی‌به آنها درباره خودشان» سخن می‌راند.

اما تشابه‌کلمات و عبارات نباید مارا به این اشتباه دچار کند که الیوت نیز سخن از «خبرکردن از بیماری» می‌گوید. در اینجا **الیوت** از «احساس و آگاهی» معنائی جدا از معنای ظاهری آنها می‌طلبد. شعر درنظر او آن قدرت آگاه‌کننده‌ی سیاسی وعمومی راندارد. اومی‌نویسد:

«شعراصولا با بیان احساس‌وعاطفه سروکار دارد... واین احساس وعاطفه خصوصی‌ست درحالیکه اندیشه عمومی است ....

www.noormags.ir

.... مردم آگاهانه‌ترین بیان عمیق‌ترین احساساتشان را، بیشتر از هر هنر دیگر، یا شعر زبان‌های دیگر، در شعر زبان خود می‌یابند ... این البته بدان معنا نیست که شعر واقعی محدود به احساساتی‌ست که هر کس می‌تواند تشخیص دهد و بفهمد. ما نباید شعر را محدود به شعر توده پسند کنیم. همین کافی‌ست که درمیان مردمی از یک تیره، احساسات پالوده‌ترین و پیچیده‌ترین افراد با (احساسات) آنان که خشن‌ترین و ساده‌ترین (مردم) اند وجه مشترکی دارند.» (۳۲)

سوم اینکه همین‌جا ایرادگیر پا سخگو ممکن است بگوید «اگر بپذیریم که شعر از طریق خدمت به زبان سازنده‌ی فرهنگ است، باز احتیاج به معرفی این فرهنگ به توده‌ی مردم باقی می‌ماند، زیرا آنانند که باید بر این تکیه‌گاه تکیه زنند و مقاومت کنند.»

اما در پاسخ این سخن نیز فقط کافی‌است که از **الیوت** مدد جوئیم و سخن او را نقل کنیم:

«اگر شاعری شنودگان زیاد در مدت کوتاهی بدست آورد، این وضعیت تا حدی قابل‌سوءظن است، از آنجا که ما را بیمناک میکند که شاید او واقعاً کاری نو انجام نمی‌دهد. شاید او بمردم آنچه را که قبلا به آن عادت کرده‌اند، میدهد ... پیشرفت فرهنگ باین معنا نیست که همه را به ردیف جلو بیاوریم، چرا که نتیجه‌ای بیش از وادار ساختن همه به همگام بودن با دیگران ندارد. مفهوم فرهنگ یعنی نگاهداری چنین روشنفکرانی با اکثریت خوانندگان کمترفعال (۳۳) که بیش از یکی دو نسل عقب افتاده نباشند. دگرگونی‌ها و پیشرفت های حساسیت که در ابتدا در عده‌ی کمی پدیدار میشود، وسیله نفوذ در نویسندگان توده پسند و مستعد تر راه خود را بتدریج بدرون زبان باز می‌کند ... سرانجام شعر در سخن گفتن، حساسیت و زندگی تمام اعضاء یک اجتماع، تمام افراد مردم، تمام ملت ـ چه شعر بخوانند و لذت برند و چه نخوانند ـ تفاوتی بوجود می‌آورد ... بنابر این اگر نفوذ شعر را از آن خوانندگان که بسیار تحت تأثیر آنند تا آن مردمی که هرگز شعر نمی‌خوانند دنبال کنی، آنرا در همه‌جا حاضر می‌بینی» (۳۴)

چهارم اینکه ممکن است کسانی وضع امروز شعر را در ایران بعنوان یک نمونه‌ی عینی برخ ما کشند و اقبالی را که به اشعار باصطلاح اجتماعی میشود نشانه‌ی پرت افتادگی سخن ما بدانند. در جواب باید گفت که این مستقبلین آموزش خویش را در جائی دیگر دیده‌اند، و حرف و سخن خود را از راه‌هائی جدا فرا گرفته‌اند و اکنون در شعرهای اجتماعی با خویشتن هم نفسی می‌بینند و لذا شاعر را بعنوان همرزم و هم بزم خویش تحسین می‌کنند. شعر به آنها حکایت استثمار و استعمار و غربزدگی وغیره را نیاموخته است، تنها کسانی که این مطالب را می‌دانند معنای «گل کاغذی و پرنده فلزی» احمدرضا احمدی را می‌فهمند.

پنجم اینکه ممکن‌است پاسخگویان ما از همین نکته استفاده کنند و بگویند، «آیا این کافی نیست که شاعر با مردم روشنفکر عصر خویش هم آواز شود و لااقل به آنان که سخنش را می‌فهمند حرفش را بزند؟»

www.noormags.ir

مامی‌گوئیم آری ، چنین است. شاعری‌که بادرد مردم عصرخویش‌آشناست ودرهوای‌آنان‌دم‌میزند بعنوان‌یك‌«انسان»قابل ستایش است، اما وجوداین‌حقیقت نه‌شرط‌کافی‌و نه‌شرط‌لازم شاعربزرگ بودن‌است. شاعررا ـ و نه شعررا ـ می‌توان‌در محدوده‌ی زمانی که در آن زندگی میکند قضاوت‌کرد، شاعر ـ و نه شعر ـ می‌تواند سرباز حرکتی باشد ویابعنوان خیانت به آن محاکمه شود . از این نقطه نظر می‌توان شعررا ـ نه بعنوان یك اثرشعری وهنری ـ فقط مدرك ساده‌ای دانست که باتوجه‌به مضمون‌آن شناخت‌گرایش‌های‌فکری ، اجتماعی وسیاسی شاعرممکن میشود . اما پرداختن به این مسئله همواره دارای نتیجه خطرناکی است . حتی **لوناچارسکی** که به انتقاد شعرنوعی جنبه جامعه شناسی می‌دهد می‌نویسدکه :

«مردم می‌پرسندکه آیا واقعاوظیفه‌ی‌منتقد است که بگوید فلان‌نویسنده از نظر سیاسی مشکوك است ، که لغزش‌های سیاسی دارد و یا از حیث سیاسی ناسالم است ؛ باید صریحاً به این اعتراضات جواب داد. منتقدی‌که بوسیله‌چنین شیوه‌ای‌میخواهد حسابهای خصوصی‌خودراتصفیه‌کندو بکسی افترامی‌زندتبهکاراست ودیریا زودشناخته میشود.» (۳۵)

درعین‌حال نشان دادن‌حساسیت فوق‌العاده نسبت به چنین مسئله‌ای‌وعنوان کردن‌این‌معیاربرای ارزیابی‌ارزش‌های هنری‌وخلعت شاعری بخشیدن دارای‌خطر دیگری نیز هست که پیش‌تر ازآن سخن گفتیم و اکنون نیز می‌افزائیم که این روش موجب خواهدشد که شاعران ما از ترس افترا خوردن و محکوم‌شدن اغلب ناچار شوند صداقت را فرونهند ، وظیفه‌ی واقعی و صعب شعر را فراموش کنند و با پرداختن به‌شعارهای سیاسی و فریادهای « و اجتماعا » شعری کاذب ساخته و آن‌رابعنوان مدرکی دایربربیگناهی خویش‌ارائه دهند.

بگمان ماگرمنتقدوظیفه‌ای دراین‌جهت داشته باشد، هدف‌آن‌وظیفه‌بیشتر نشان دادن چنین تقلبات و شهیدنمائی هائی‌ست ، نه دامن زدن به آن و ایجاد محیط رعب و وحشت . بقول همان **لوناچارسکی** :

« بر کسی‌که بواسطه‌ی ترس از ابراز تحلیل عینی و اجتماعی، اثر جوهر ایدئولوژیك خود را تغییر می‌دهد باید نشان فعل پذیری سیاسی و بیدقتی زد .» (۳۶)

و بالاخره باید باین مسئله رسیدکه مدعیان شعر اجتماعی و منتقدین پرحرارت ما در بیان سخنان خویش یا دارای صداقتند و یا بخاطرهدفهائی‌چشم برواقعیات بدیهی می‌بندند . بنظرما اینان اگر صادق باشند در سخن خویش اندیشه خواهند کرد، حدود و امکانات بیانی شعروطبیعت‌آن را بررسی‌خواهند نمود ولاجرم به بی‌پایه بودن سخنان خویش پی خواهند برد ، اما اگر این این ادعاها و سخنان دیر زمانی بطول انجامد ما به این سوء ظن دچارخواهیم گشت که اینان حتماً بخاطر هدفی دست‌ازایجاد جنجال برنمی‌دارند.

www.noormags.ir

باید دید اینان چرا بااصرار هرچه تمامتر میکوشد بدست «نجار» که کارش دروپنجره سازیست . «ماله» بدهند تا دیوار بسازد و در نتیجه هم او را از سازندگی راستینش باز می‌دارند و هم دیواری سخت سست و نامنظم و زشت بوجود می‌آورند :

ما می‌گوئیم این اصرار سه دلیل روشن دارد . اول اینکه اینان می‌کوشند تا برای ارزیابی اشعار معیاری غیرشعری وغیر هنری فراهم آورند تا بوسیله آن ضعف آثار خویش را پنهان کنند . دوم اینکه می‌خواهند با دادن آنچه که رایج است ، بطور موقت جایگاهی اجتماعی برای خویش دست و پا کنند و محبوب القلوب جوانان آتشین مزاجی شوند که بی‌توجه به امکانات و طبیعت بیانی شعر در آن بیدار کنندگی و شعار می‌جویند ، و سوم اینکه اینان با این مقاله‌ها ، انشاءهای دبستانی واین دلسوزی‌ها ویقه‌درانی‌ها می‌خواهند بررفتار ضد اجتماعی خویش پرده کشند وجازدن و ترسهایشان را با سبیل گذاشتن وعربده‌ی جانانه کشیدن جبران کنند . مگر نه‌اینکه بیشتر این رسولان اجتماعی و اخلاقی ، جز درمقاله‌های زیرکانه وگریز زننده‌شان ، همه جا زه زده ویا جا تر کرده‌اند ؟

حواشی

۱ ـ ژان‌پل‌سارتر ـ «شعرونثر» ـ نیمه‌ای‌ازفصل‌اول‌کتاب«ادبیات‌چیست»ـ به‌ترجمه‌ی ابوالحسن‌نجفی‌ـجنگ اصفهان ـ تابستان ۱۳۴۵ ـ ص ۱۳

۲ـ «مضمون» در اینجا ترجمه‌ی Subject است . این کلمه را به «موضوع» نیز ترجمه کرده‌اند ، لکن ما برای یکدستی‌کار ، ترجمه‌ی آقای‌نجفی را برای‌تمام‌مقاله‌پذیرفته‌ایم وحتی‌درنقل‌قول‌ازدیگرمنابع نیزهرکجاکلمه«موضوع» بکاررفته است‌آن را به«مضمون» تبدیل کرده‌ایم.

۳ ـ « بهشت گمشده » منظومه ایست از « میلتون » شاعر بزرگ انگلیسی :

4 - A.C. Bradley - «Poetry for Poetry's sake» - From : Oxfrd Lectures on Paetry - London - Macmillan and company LTD.

۵ ـ « محتوی » ترجمه‌ی کلمه Content است و «صورت» ترجمه‌ی Form . برای کلمه‌ی اخیر«شکل» را نیزبکاربرده‌اند . لکن ما ترجمه‌ی آقای نجفی را برای یکدستی‌مقاله پذیرفته‌ایم ودرنقل‌قول ازدیگر منابع‌نیز این کلمه را بجای کلمات « شکل » یا « فرم » بکار برده‌ایم.

۶ ـ نام‌این شعر To a skylark است و به Shelley شاعرمشهور انگلیسی تعلق دارد .

www.noormags.ir

۷ ــ ا . س . برادلی ــ همان مقاله .
۸ ــ آرچیبالدمك‌لیش ــ شعر «هنر شعر» ــ ترجمه آقای دکتر رضا براهنی ــ مجله‌ی آرش ــ دوره اول ــ شماره ۴ ــ ص ۹۳ .
۹ ــ به‌نقل قول ازدوستم آقای هوشنگ وزیری .
۱۰ ــ برادلی ــ همان مقاله .
۱۱ ــ مقاله‌ی «شعر، رسالت شاعر و زمینه‌ی اجتماعی» ــ دکتر امیرحسین آرین‌پور ــ پنجمین ماهنامه‌ی فردوسی ــ شهریور ۴۶
۱۲ ــ اصطلاح «شعر شریف» را اولین بار از محمد علی سپانلو شنیدم ، درجلسه‌ی سخنرانی‌اش درکانون دانشجویان .
۱۳ ــ آناتولی . و . لوناچارسکی ــ مقاله‌ی «تزهائی درباره‌ی مسایل نقد ادبی» ــ ترجمه‌ی ن ــ آتش ــ مجله‌ی خوشه ــ شماره دهم ــ اردیبهشت‌ماه ۴۷ ــ مترجم درباره‌ی این نویسنده می‌گوید: «آناتولی واسیلیویچ لوناچارسکی (۱۹۱۳ ــ ۱۸۷۳) در سالهای ۱۸۹۰ بجنبش کارگری پیوست و در ۱۹۰۳ بلشویك شد . در سالهای ۷ ــ ۱۹۰۵ براثر شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ازبلشویسم روگرداند و به ماخیسم Machism روآورد اما در ۱۹۱۷ بازبحزب بلشویك بازگشت واز ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۲ کمیسر آموزش وپرورش شوروی بود .» ــ برای اطلاع از تضاد فکری او با **تروتسکی** مراجعه کنید به مقاله‌ی «مقام ادبی تروتسکی» از ایزاك ــ دویچر ــ ترجمه‌ی هوشنگ وزیری ــ مجله آرش ــ دوره سوم، شماره سوم ــ فروردین ۴۷
۱۴ ــ لوناچارسکی ــ همان مقاله.
۱۵ ــ برادلی ــ همان مقاله .
۱۶ ــ مقاله‌ی «حمام فن تاریخ» ــ آقای دکتر رضا براهنی ــ هفتگی فردوسی ــ شماره ۸۴۸ .
۱۷ ــ لوناچارسکی ــ همان مقاله .
18 - Paul valéry - «Poetry and Abstract Thought» - From «The Art of Poetry» - Volume 7 of «The Collected Workes of Paul Valéry - Translated by Denise Folliot - Bolligen Series - 1958
۱۹ ــ ژان‌پل سارتر ــ همان مقاله ــ ص ۱۷
۲۰ ــ شعر «برج‌های بارانی» ــ محمدعلی سپانلو ــ کتاب رگبارها.
۲۱ ــ اشاره به‌قسمت‌هائی از همان مقاله‌ی آقای دکتر رضا براهنی که در آن از شعری از م ــ آزاد استفاده شده است .
۲۲ ــ ژان‌پل‌سارتر ــ همان مقاله ــ ص ۲۲
۲۳ ــ «یادداشت‌های این هفت‌روز» ــ بهمین قلم ــ مجله‌خوشه ــ شماره ۸ ــ فروردین ۴۶ ــ بخش هوای تازه
۲۴ ــ الیوت میگوید : «اولین وظیفه‌ای که شعر باید انجام دهد لذت ــ بخشی‌است »

www.noormags.ir

۲۵ ـ ت .س . الیوت . مقاله‌ی «وظیفه‌ی اجتماعی شعر» ـ مجله‌اندیشه و هنر ـ دوره پنجم ـ شماره هفتم ـ ص ۹۹۸ ـ ترجمه مهران رهگذر.
۲۶ـ الیوت ـ همان‌مقاله‌ـص ۱۰۰۱
۲۷ـ همان‌مقاله ـ ص ۱۰۰۲
۲۸ـ همان‌مقاله ـ ص ۱۰۰۳
۲۹ـ بهرام‌بیضائی ـ نمایش «میراث» ـ دراین نمایش کوچك‌آقا . بزرگ آقارامتهم می‌کندکه می‌خواهدبامصالح کهنه‌ساختمان تازه بسازد.
۳۰ـ الیوت ـ همان مقاله ـ ص۱۰۰۳
۳۱ـ همان‌مقاله ـ ص ۱۰۰۲
۳۲ـ همان مقاله ـ ص ۱۰۰۳
۳۳ـ دراینجا لغت «فعال» نباید القاءکننده‌ی «فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی» باشد.این‌فعالیت درزمینه‌ی خلاقیت هنری مطرح است .
۳۴ـ همان‌مقاله ـ ص ۱۰۰۳
۳۵ـ لوناچارسکی ـ همان مقاله
۳۶ـ همان مقاله ـ مجله‌ی خوشه .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

شاعر دزد !

روزی حکیم انوری در بازار بلخ میگذشت ، هنگامه‌ای دید ، پیش رفت و سری درمیان کرد ، مردی دید که ایستاده و قصائد انوری بنام خود میخواند و مردم او را تحسین میکردند .
انوری پیش رفت وگفت ای مرد ، این اشعارکیست‌که میخوانی؟ گفت: تو انوری را می‌شناسی ؟ گفت : چه میگوئی انوری منم .
انوری بخندید و گفت : شعر دزد شنیده بودم اما شاعر دزد ندیده بودم .

لطائف الطوائف

www.noormags.ir